

اسرار معارف



دعای سعی



مقدمه

در شمال شرقی کعبه، بعد از آن که وادی را طی کردی به دو کوه صفا و مروه و سعی می‌رسی. طواف میان صفا و مروه «سعی» است و طبق آیه شریفه «إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ...»^۱ سعی از «شعائر الله» است و چون سعی عبادت است، باید با قصد قربت انجام شود و برای تحقق بخشیدن به این امر لزومی، باید مقدماتی فراهم گردد.

و لذا فقها گفته‌اند:

«مستحب است از دری که محاذی حجر الأسود است، به سوی صفا متوجه شود و با آرامی دل و بدن، بالای صفا رفته و به خانه کعبه نظر کند و به رکنی که حجرالأسود در آن است رو نموده، حمد و ثنای الهی را به جا آورد...»^۲

برای داشتن استقامت و پایداری در امور واجب و آمادگی و توجه بیشتر و حضور قلب کاملتر باید:

۱. حمد و ثنای خدا و نیز تکبیر، تهلیل، تسبیح و تحمید گوید.
۲. نعمت‌های الهی را یاد آورد.
۳. صلوات بفرستد.
۴. پیروزی حق را متذکر شود.
۵. به یاد مرگ باشد.
۶. وحشت قبر را یاد آورد.
۷. از خداوند بخواهد در سایهٔ عرش او قرارگیرد؛ آنگاه که هیچ سایه‌ای نیست جز سایهٔ عرش خدا.

آغاز سعی

آغاز سعی از صفا و پایان آن در مروه، سنتی است که هم در روایات شیعه آمده و هم در روایات اهل سنت. جابر بن عبدالله انصاری که داستان حج پیامبر را نقل کرده، می‌گوید: حضرت از در مسجد الحرام به سوی صفا رفت و چون به این کوه نزدیک شد، آیه: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾ را خواند و فرمود: آغاز می‌کنم آنچه را خدا آغاز کرد و آنگاه از صفا آغاز کرد. آن حضرت ابتدا بر فراز کوه صفا برآمد و تا آنجا بالا رفت که کعبه را از فراز کوه دید و خداوند را تهلیل و تکبیر گفت.^۳

امام صادق علیه السلام، وقتی طواف و دو رکعت نماز آن را انجام داد، فرمود: از جایی آغاز می‌کنم که پروردگار بزرگ آغاز کرد و فرمود: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾.^۴ و این معنی از لطایف است که سخن حق به حکمت و دقت آراسته است و تقدیم و تأخیر آن نیز دارای سرّی است؛ همچنان که تقدیم «صفا» بر «مروه» سرّی در باطن دارد و حضرت رسول در علت شروع از صفا، از لطیفهٔ در قول استفاده کرد. آری، تقدم در گفتار، تقدم در عمل را نیز ایجاب می‌کند.

آداب سعی

زائر، آنگاه که از طواف و پرواز پروانه وار برگرد خانه فراغت یافت و سبکبال گردید و رازهای خویش را در دو رکعت نماز و در جایگاه خلیل و دوست خدا، ابراهیم علیه السلام با خدای خویش در میان نهاد، اکنون راهی صفا و مروه می‌گردد تا با سعی میان آن دو، در طوافی از نوع دیگر و با آدابی ویژه حضور یابد:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ثُمَّ أَخْرَجَ إِلَى الصَّفَا مِنَ الْبَابِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الْبَابُ الَّذِي يُقَابَلُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ حَتَّى تَقْطَعَ الْوَادِيَّ وَعَلَيْكَ السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ...»^۵

«آنگاه به جانب صفا بیرون رو، از همان دری که پیامبر خدا بیرون رفت و آن در روبه روی حجر الأسود است، تا آن وادی را طی کنی و آرام و با وقار و باطمینان باش.»
پس باید از راهی که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت برویم تا در عمل بنمایانیم که پیرو سنت پیامبریم؛ روشن است که هر آنچه بخواهد به عنوان عبادت انجام گیرد، باید به فرمان خدا و طبق سنت پیامبر باشد و باید مسیر را مانند آن حضرت، آرام و با وقار طی کنیم.
برای انجام «سعی»، وقار و طمأنینه لازم است؛ زیرا پیامد آرامش ظاهری، طمأنینه باطنی است، تا فرصتی برای زائر پیش آید که بعد از طواف و نماز و سعی، به خویشتن نیز پردازد. گویا دعوت به تضاد است! با سکینه و وقار، انجام سعی و تلاش!

اکنون حرکت کن تا فرصتی بیابی که فکر کنی چه کرده‌ای و چه گفته‌ای و بنا داری چه کنی. در حرکات خود تأمل کن و از شتابزدگی که موجب بی‌دقتی است بپرهیز و با آرامش ظاهری فاصله میان دو کوه را طی کن تا آرامش باطنی بیابی...

اکنون حرکت کن تا فرصتی بیابی که فکر کنی چه کرده‌ای و چه گفته‌ای و بنا داری چه کنی. در حرکات خود تأمل کن و از شتابزدگی که موجب بی‌دقتی است بپرهیز و با آرامش ظاهری فاصله میان دو کوه را طی کن تا آرامش باطنی بیابی...

«...فَاصْعَدْ عَلَى الصَّفَا حَتَّى تَنْظُرَ إِلَى الْبَيْتِ وَتَسْتَقْبِلَ الرُّكْنَ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ وَ أَحْمَدِ اللَّهَ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ ثُمَّ اذْكُرْ مِنَ الْآيَةِ وَ بَلَائِهِ وَ حُسْنِ مَا صَنَعَ إِلَيْكَ مَا قَدَّرْتَ عَلَى ذِكْرِهِ...»^۶

«از کوه صفا بالا برو تا آنجا که خانه خدا را ببینی و بر بلندای آن بایست و روبه گوشه‌ای کن که حجر الأسود در آن است و حمد و ثنای خدا گوی و تا می‌توانی نعمت‌ها و نیکی‌های خدا را که در حق تو کرده، یاد آور.»

سعی، بخشی از حج و عمره است و ما فرمان یافته‌ایم که سعی کنیم و با نگاه خود از فراز صفا بر کعبه، میان طواف و سعی پیوندی بزیم و «سعی» را با «طواف» ارتباط دهیم و این پیوند با دعا و حمد

و ثنای حق ایجاد می گردد. اکنون مقداری نه اندک، بر کوه صفا بایست؛ به مقدار قرائت سوره بقره با ترتیل. آنگاه برای بر شمردن و یادآوری نعمت‌ها و نیکی‌های خدا بر خود، قدری تأمل کن... از این فرمان و دستور، چند نکته به دست می آید:

۱. صفا، جایگاه و ایستگاهی است برای اندیشیدن؛ در حدیث آمده است: به مقدار خواندن سوره بقره - طولانی‌ترین سوره قرآن - بر بالای صفا بایست و حمد و ثنای خدا گوی و نعمت‌های خدا را یک به یک به یاد آور. نزدیک به یک ساعت تفکر، اندیشیدن و به خود آمدن!

۲. حمد و ثنای حق گفتن؛ مگر عبادت، جز حمد و ثنای حق است؟! از فراز کوه صفا چشم به کعبه دوختن و شکوه و عظمت را در طواف موحدان نگریستن، زائر را جز به ستایش و ثنا و نمی‌دارد.

آری، بر بالای صفا ایستادن و حمد و ثنای خدا گفتن، توفقی است آگاهانه و نتیجه‌اش اندیشیدن در عظمت خدا است و حمد و ستایش الهی.

۳. نعمت‌ها و آزمایش‌های الهی را یادآوری کردن؛ نعمت‌های حق را در برابر حق بر شمردن و به گونه‌ای اقرار و اعتراف به این که آن چه دارم از خداست و اعتراف به این که وجود و هستی‌ام و ایمان و باورم اسلام است و دینم و دارایی‌ها و توفیقاتم همه از حق تعالی است و چه نیکی‌ها که در حقم نمود، توفیق حجت داد تا ادای واجب کنم، طواف و سعی نمایم و بر فراز کوه صفا برآیم و... همه از کنز رحمت و خوان نعمت او است.

- «ثُمَّ كَبَّرَ اللَّهُ سُبْحَانَ وَ أَحْمَدُهُ سُبْحَانَ وَ هَلَّلَهُ سُبْحَانَ»^۷

«آنگاه هفت تکبیر بگو، هفت بار حمد بخوان و هفت مرتبه لا اله الا الله سر ده.»
و بعد از خواندن چند دعا که در این زمینه وارد شده، صد مرتبه بگو «الله اکبر»، صد مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، صد مرتبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و صد مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ».
به یقین، این همه تأکید بر تکبیر و تحمید و تهلیل و تسیح، برای این است که در خانه حق و مشاعر، جز به یاد خدا نباشید و جز نام خدا و حمد و ثنای او نگویید.

ذکر مکرر و سر آن

دستور این بود که به قدر تلاوت سوره بقره، بر بالای کوه صفا، رو به کعبه بایستیم و حمد و ستایشی در خور مقام داشته باشیم. برای همین، ادعیه و تعالیم رسیده از ناحیه ذات مقدس امامان معصوم شیعه، غنایی بایسته دارد که هم فرهنگ و ادب دعا را به ما می آموزد و هم چگونگی نیایش و راز و نیاز با خدا را.

وقتی تکبیر و تهلیل گفتی و تحمید و تسبیح خواندی، با جملاتی بلند به حمد و ستایش حق پرداز. حال، سرّ این ذکر مکرر چیست؟ شاید یکی از موارد زیر و یا همه آن‌ها باشد:

۱. طاعت، امرِ تعبّدی و عمل به فرمان است و چون عدد معین از ذکر را خواسته‌اند، معلوم می‌شود آن عدد خاص مطلوب و محبوب خدا است.

۲. در باطن هر امری و حقیقت هر عددی، اثری است خاص در عالم تکوین و تشریح و آن سرّ مستور است. اگر چه ما از آن سرّ نمان بی‌خبریم، لیکن با حفظ آن عدد در اذکار و اعمال، از تأثیر تکوینی و تشریحی آن بهره‌مند خواهیم شد.

۳. گذشته از این که ذکر را با عددی خاص گفتن، خود موجب توجه بیشتر به ذکر است، موجب تعمّق بیشتر و ژرف اندیشی نیز می‌گردد؛ زیرا ذاکر متوجه ذکر می‌شود تا به عدد مطلوب برسد و آن عدد خاص را درک کند و رعایت نماید.

۴. «ذکر» به هر شمار و عدد که باشد پذیرفته است؛ چرا که حق تعالی فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾. پس مطلوب حق تعالی ذکر کثیر است.

۵. تکرار ذکر، موجب استغراق در آن می‌گردد؛ همان‌طور که در عرفان گفته‌اند: استغراق در ذکر موجب رفع حجاب است و نیز گفته‌اند موجب رفع حجاب، بسیار است.

اکنون لازم است به شرح اذکار مهمی که در بلندای صفا وارد شده، پردازیم شاید اهل ذکر را فایده رساند که از پوسته عبور کنند و به مغز و محتوا برسند:

۱ - الله اکبر:

تکبیر گفتن، بزرگ شمردن حق تعالی است و مضمون تکبیر، تنزیه حق است از حصر و تقیید، که او حقیقت وجود و منزّه از هر تعین و ماهیتی است و مطلق غیر مقید است، بلکه منزّه است از توصیف صفات زاید بر ذات؛ چنان که در کلام خدا آمده است: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ...﴾^۱ «منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزّت (و قدرت)، از آنچه آنان توصیف می‌کنند.» و بدین جهت در حدیث آمده است: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ «خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود.» یعنی در وصف نمی‌گنجد. لذا تکرار تکبیر به صدبار و بیشتر، در فراز و بلندای کوه صفا، یاد آور چنین معنایی است و این که سرآغاز این اذکار الله اکبر است گویا در همان آغاز اعلام می‌دارد که: خدایا! تو برتر از وصفی و ما عاجز و ناتوان از وصف تو.

۲ - الحمد لله:

هر ستایشی؛ چه برای خدا باشد و چه برای غیر خدا، در واقع ستایش خدا است؛ زیرا حمد؛

چه بر فضایل باشد و چه بر فواضل، آغاز و انجام همه، بازگشت به خدا است؛ زیرا هر چه از آن‌ها در نزد خلق است، همه امانت و عاریه اوست. پس همه ستایش‌ها بازگشت به او دارد و هر مدح و ثنایی به او برمی‌گردد؛ زیرا او رحمت واسعه است؛ ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾. و حمد و ستایش انسان، اعتراف و اظهار و بازگو کردن آن‌ها است؛ اگر ستایش به «علم» اوست؛ ﴿قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾. اگر به مشیت اوست؛ «خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ»؛ «خداوند پدیده‌ها را به خواست خود آفرید.» و اگر ستایش نور اوست، که ظاهر است ذاتاً و مظهر غیر است و ماهیات؛ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ...

به هر تقدیر، هستی با کمال خود، از فضایل و فواضل غیب مکنون خبر می‌دهد و اینجا است که «کلمه» او حکایت از سر می‌کند و آن، حمدی است که خود را به آن ستوده و فوق «مَا حَمِدَهُ الْحَامِدُونَ» است «وَأَنْتَ كَمَا أَنْتَ عَلَى نَفْسِكَ» و حق حمد تو از حق، آن است که وجودت حمد او شود؛ یعنی متخلق به اخلاق الله شوی «وجوداً»، «صفه» و «فضلاً» و شرح فضایل و فواضل او کنی که تو شرعی، وجودات اشیا شرح شرح‌اند و در عین این که تو حامد و ستایشگری، او ستایشگر خود است و اگر به این رسیدی، به حمد کردن اشیا و خداوند رسیده‌ای که فرمود: ﴿وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾.

۳- تهلیل

کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اصل ذکر است و کلمه اخلاص و بقیه ذکرها، تبع و دنباله آن می‌باشند. کلمه‌ای که انسان‌ها با گفتن آن، داخل در اسلام می‌شوند و با انکار آن کافر می‌گردند. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، بر پایه گفتار حق - قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا - موجب رستگاری و فلاح بشر است و بر اساس حدیث شریف سلسله الذهب، حصن حصین خدا و دژ استوار الهی است و از عذاب اخروی ایمن می‌سازد و کلمه فرج و گشایش است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ...» شعار اسلام و توحید است و سید و سرور اذکار دنیا و آخرت؛ چون همه اذکار به آن برمی‌گردد.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ذکر است که مراتبی دارد و هر مرتبه‌اش را فایده و بهایی است دون مرتبه دیگر:

۱. اگر تنها به زبان گوید و به دل باور نداشته باشد، این توحید را نیز حرمتی است که سعادت این جهانی بدان حاصل شود؛ یعنی مال و خون وی معصوم و محفوظ باشد و فرزندش ایمن گردد.

۲. اگر به طریق تقلید و بی‌معرفت و شناخت حقیقی گوید، توحیدی است که همه عوام خلق به آن رسیده‌اند و ایمنی هر دو جهان را دارد و گوینده آن اهل نجات خواهد بود. اگرچه به کمال سعادت اهل معرفت نرسد.

۳. اگر معنای آن را به برهان محقق و بر آن اقامه دلیل کند و معرفت حاصل نماید، از اهل معرفت شده، به کمال سعادت می‌رسد.

۴. اگر این ذکر را با معرفت بگوید و بدین حالت رسیده باشد که هیچ معبودی نیست مگر «الله» و هیچ هوایی نداشته باشد جز «الله» و هوا و شهوت در بند او شود و مغلوبش باشد، این ذکر توحیدی، به فرمان حق تعالی، هم زبان قال او باشد و هم زبان حالش و این توحید، او را از همه بندها بیرون آورده و او را یک صفت و یک همت و یک معبود کند.

۵. ذکر را بگوید و به توحیدی رسد که او را از دست خود و هر آن چه در عالم است رها سازد، بلکه وی را از دست آخرت نیز بیرون کند؛ همان‌گونه که از دست دنیا بیرون کرده است و در پیشگاه همت ادراک و عقل او نه نفس و نه هر آن چه در عالم است و نه دنیا و نه آخرت باقی نماند، جز حق تعالی، و خود را فراموش کند و از همه غایب شود و همه از وی غایب شوند و نه وی ماند و نه عالم، حق ماند و بس - «قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» - [بگو خدا و آن‌ها را رها کن] ^{۱۱} حال وی است؛ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» ^{۱۱} «همه چیز فنا پذیر است جز ذات او» و هر کس طاقت ادراک این معنا را ندارد.

دعای توحید بر فراز صفا

چون ستایش حق به توحید، افضل اذکار است. در دو حدیث مأثور مذکور است که دعای معروف به توحید را در بلندای کوه صفا بخوانند؛ دعایی که پیامبر هنگام فتح مکه در باب کعبه یا بر روی کوه صفا، به عنوان خطبه قرائت کرد که پیروزی توحید را بر دنیای شرک آلود اعلام نمود.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ...»

سفارش توحید را به صورت تأکید سه مرتبه تکرار می‌کند و آن حقیقتی که پیام نخستین اسلام در مقابل شرک جزیره العرب بود، همچنان شعار جاوید هر مسلمانی شد که بخواد در جرگه و جمع مسلمانان قرار گیرد.

«أَنْجَزَ وَعَدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ غَلَبَ الْأَحْزَابَ وَ حُدَّهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ حُدَّهُ وَ حُدَّهُ» ^{۱۲}

برکت به معنای فزونی و فیض و زیادی مادی و معنوی است. پس درخواست و تقاضای برکت، درخواست خیر و دوام و استواری کرم و دوام و ثبوت خیر الهی است و مبارک بودن هر چیز، به معنای آن است که در آن، خیر مستمر باشد و گفته‌اند چون خیر الهی از راه غیر محسوس صادر می‌شود و به گونه‌ای غیر قابل شمارش و اندازه است، به هر چیز که افزونی نامحسوس داشته باشد، مبارک گویند.

«وعده‌اش را وفا کرد بنده‌اش را نصرت بخشید و به تنهایی به احزاب غالب گشت و سلطنت و ستایش تنها از آن اوست.»
 آری، خداوند وعده‌اش را محقق ساخت؛ همان وعده‌ای را که در قرآن به پیامبرش داد: انجام و تحقق این وعده (پیروزی اسلام بر کفر)، از قدرت مطلق حق، امری مرغوب و مطلوب است که با ورود پیامبر ﷺ به مکه وفا شد و ما معترفیم هر آن چه مانند این وعده در قرآن به مؤمنان داده شده؛ چون: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^{۱۳} و «وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا، يَغْفِرْ لَكُمْ...»^{۱۴} نیز وفا خواهد شد.
 هم اعتراف داریم به انجام وعده حق و تحقق نمونه‌ای از آن در تاریخ و هم رغبت به این که دیگر وعده‌های حق نیز انجام خواهد شد.

تقاضای سرانجام مبارک

در دعا بر کوه صفا می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَ فِي مَا بَعْدَ الْمَوْتِ»^{۱۵}

«برکت به معنای فزونی و فیض و زیادی مادی و معنوی است. پس درخواست و تقاضای برکت، درخواست خیر و دوام و استواری کرم و دوام و ثبوت خیر الهی است و مبارک بودن هر چیز، به معنای آن است که در آن، خیر مستمر باشد و گفته‌اند چون خیر الهی از راه غیر محسوس صادر می‌شود و به گونه‌ای غیر قابل شمارش و اندازه است، به هر چیز که افزونی نامحسوس داشته باشد، مبارک گویند.^{۱۶}

اکنون با این برداشت از معنای «برکت»، باید دید برکت در مرگ چگونه قابل تصور است و چگونه است که از خداوند برکت در مرگ تقاضا می‌شود؟!

مبارکی مرگ در روایات

مرگ، اگر چه امری سلبی است لیکن حقیقتی دارد که می توان آن را توصیف کرد و دعا برای برکت و مبارکی آن نمود و مبارک بودن مرگ به معنای میمنت و خجستگی آن است؛ چنان که در حدیث آمده است:

«قِيلَ لِلصَّادِقِ عليه السلام صَفْنَا لَنَا الْمَوْتَ قَالَ عليه السلام لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطِيبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ»^{۱۷}

«از امام صادق عليه السلام در خواست کردند که: مرگ را برای ما توصیف کنید. حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن، مانند بوی خوشی است که استشمام می کند و از آن، جان می گیرد و تمام درد و رنجش از وی بریده می شود.»
* گروهی از علی عليه السلام خواستند که مرگ را برای آنان توصیف کند، فرمود: چون آدمی بمیرد، با یکی از سه چیز مواجه گردد:
الف) بشارت به نعمت جاودانه.

ب) هشدار به عذاب ابدی.

ج) گرفتاری به غم و اندوه و هول و هراس و بلا تکلیفی.

در این میان، کسی که دوستدار و پیرو فرامین ما است، به نعمت جاودانه مژده داده می شود.

* از امام حسن عليه السلام پرسیدند مرگ ناگهانی چیست؟ فرمود: بزرگترین شادمانی است که بر مؤمن وارد می شود؛ زیرا از خانه رنج و سختی به خانه نعمت همیشگی و جاودانه برده می شود.^{۱۸}

* امام سجاد عليه السلام فرمود: چون کار بر امام حسین عليه السلام سخت شد، اصحاب وی دیدند که او برخلاف همه است؛ زیرا رنگ آنان هنگام سختی کار دگرگون می گشت و شانه هایشان می لرزید و دل هایشان سست می شد.
لیکن پدرم و برخی از یارانش، رنگشان نورانی و درخشان، اندام هایشان استوار و قلب هایشان آرام بود و به یکدیگر می گفتند: ببینید! از مرگ باکی ندارد و بر روی مرگ می خندد!

حسین عليه السلام گفت: شکیبا باشید ای بزرگ زادگان، مرگ نیست مگر پلی که شما را از رنج و سختی به باغ های گشاده و فراخ و نعمت جاودان می برد. کیست از شما که نخواهد از زندان به قصر رود؟! و...

از پدرم شنیدم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد:

«أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءَ إِلَى جَنَانِهِمْ وَ...»^{۱۹}

«دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنان (مسلمانان) است برای بهشتشان و پل اینان (کافر) است برای دوزخشان.»

و خیر در هر چیزی، متناسب آن چیز است؛ خیر و برکت در امور مادی، افزایش مادی است و در امور مجرد و غیر مادی، افزایش معنوی است و مرگ اگر چه در نظر اول امری عدمی است و در عدم هیچ گونه زیاده و افزایش قابل تصوّر نیست لیکن در چگونگی حصول آن؛ یعنی گذر کردن از این عالم به عالم دیگر، برکت قابل تصوّر است. گرچه طبق حدیث یاد شده، خود مرگ حقیقتی دارد که می شود برای ورود آن بر انسان، مبارکی و میمنت تقاضا کرد.

طبق تعالیم و آموزه های دینی، از خداوند مرگ را امری مبارک و میمون درخواست می کنیم و این، نگاهی زیبا و مثبت به مرگ است. پس گذشته از آن که مرگ را به عنوان یک واقعیت مهم پذیرفته ایم، باید آن را مبارک، نیکو و خوش آیند نیز تلقی کنیم و مرگ را به منزله ورود میهمانی بدانیم که با گام های مبارکش خیر و برکت می آورد.

امری مبارک معنوی است که زیادت معنوی و فضل و احسان و فیض حق را در پی دارد و به جهت سختی های محاسبه و بازخواست بعد از مرگ، دوام خیر و پایداری رحمت و استمرار کرم خداوند ضروری می نماید و این ضرورت هنگامی روشن می شود که کسی سختی مرگ را فهم و درک کند و تصویر درستی از آن بیابد.

و این است سرّ آن که در برخی روایات آمده است: «تَحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ».^{۲۰}

و در شرح این حدیث گفته اند: «تحفه» میوه نوبر و تازه به بازار آمده را گویند که مردم به همدیگر هدیه می دهند و گویا پیامبر ﷺ مرگ مؤمن را مانند تحفه هدیه شده به او می داند؛ زیرا او از فرا رسیدن مرگش شادمان می شود؛ همچنان که کافر از پایان زندگیش غمگین می گردد. چون مؤمن از بند به آزادی در می آید و کافر از آزادی به بند کشیده می شود.

رهایی مؤمن از سختی ها و رنج های دنیا و رسیدن به خیر و نیکی های نزد خدا تحقق نمی یابد مگر با «مرگ» و از این جهت مرگ برای مؤمن مبارک، خجسته و راحتی و تحفه است.

قد قلت إذ مدحوا الحياة فأسرفوا في الموت ألف فضيلة لا تعرف

منها أمان لقاؤه بلقائه وفراق كل معاشر لا ينصف^{۲۱}

اگر بگویی [دیگران] حیات و زندگی را می ستایند و زیاده گویی می کنند، خواهیم گفت: در مرگ هزار فضیلت نهفته است؛ از جمله ایمنی از عذاب خدا با رسیدن به حضور حق و جدایی و فراق دوستان و معاشران بی انصاف.

مبارکی مرگ در دعای امام سجاده علیه السلام

زیباترین کلام در ترسیم مرگ، از امام چهارم علیه السلام است که در دعایی، برای مرگ چنان می‌سوزد که گویی آرزوی دیرین اوست و گویا برای دوستی دلسوز و رفیقی شفیق ناله می‌کند:

از اعمال شایسته چندان نصیب ماکن که از دیر شدن بازگشت به سوی تو اندیشناک شویم
ولقای تو را هرچه زودتر طالب باشیم و با مرگ الفت گیریم و مشتاق آن شویم و مانند خویشان
نزدیک، قرب او را خواهیم.

و چون او را به منزل ما آوری و میهمان ما سازی، زیارت او را موجب خوشبختی ما گردان
و قدمش را سبب انس ما ساز و به میزبانی او، ما را بدبخت مکن و در ضیافت او آبروی ما را
مریز و آن را دری گردان از درهای آمرزش و کلیدی از کلیدهای بخشایش.

ما را از این جهان ببر، هدایت یافته، راه ناگم کرده، شادان و خرم و با توبه، بیگناه و بی
اصرار بر گناه! ای کسی که پاداش نیکوکاران را برعهده گرفته‌ای و کردار تباهاکاران را بصلاح
می‌آوری.^{۲۲}



مبارکی مرگ در قرآن

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾^{۲۳}

به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است! سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرتیم و برای شما هر چه دلتان خواهد در بهشت فراهم است و هر چه بخواهید به شما داده می‌شود!

چندین بشارت در آیه:

۱. «أَلَّا تَخَافُوا»؛ وقتی انسان غم و اندوه گناه دارد - فرشتگان - گویند مترس که کفاره گناه

تو مرگ است.

۲. «وَلَا تَحْزَنُوا»؛ غم بازماندگان خود مخور که آنان بعد از تو چگونه خواهند زیست و

سرپرستی ایشان را چه کسی به عهده خواهد گرفت، آنان خدا را دارند.

۳. «وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ»؛ اگر بیم محروم شدن از بهشت را داری، بهشت تو را بشارت باد!

۴. اگر از تنهایی گور و وحشت و تاریکی آن می‌ترسی، خدا در سختی‌های دنیا و آخرت

یار و یاور شماست.

۵. «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ»؛ از کمی زاد و توشه نترسید که هر چه دلتان بخواهد

در بهشت برای شما فراهم است و هر خواسته‌ای داشته باشید به آن می‌رسید. پس غم آینده را

نخورید.

۶. «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ»؛ مؤمنان هر چه بخواهند به آنان داده می‌شود و هیچ تحفه‌ای بهتر

از این نباشد.^{۲۴}

درخواست سایه عرش

در دعای مسعی می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ أَظِلِّي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ»^{۲۵}

«بار خدایا! مرا در سایه عرش خویش جای ده؛ روزی که سایه‌ای جز سایه عرش

تو نیست.»

اقسام سایه و ظل در قیامت

در منابع دینی، تعبیر گوناگونی در باره «ظل و سایه» در قیامت آمده است و آن را به حقایق مختلف نسبت داده‌اند؛ «ظل الجنة»، «ظل طوبی»، «ظل الله»، «ظل العرش» و «ظل العمل».

ظل الجنة؛ سایه بهشت و آن سایه‌ای است که بعد از مستقر شدن بهشتیان در بهشت پدید می‌آید. تمام بهشتیان در آن مشترک‌اند و مقصود از آن سایه، کرامت و رحمت حق تعالی است.

ظل طوبی؛ نعمت‌های ویژه و حاصل درختی که «بن» آن در خانه پیامبر است و شاخسارش بر خانه پیروان آن حضرت سرکشیده و آنان همگی از سایه‌اش بهره‌مندند.

«ظل العرش، ظل العمل و ظل الله»؛ که با اختلاف تعبیر آمده، موجب پیدایش دو احتمال می‌گردد:

۱. خداوند در روز قیامت سایه‌های گوناگون آفریده و سایه عرش بزرگترین و شریفترین آن‌ها است و به هر یک از بندگانش بخواهد اختصاص می‌دهد.

۲. در قیامت جز سایه عرش سایه دیگر نیست.

باید گفت این احتمال، با روایت نقل شده از امام صادق علیه السلام منافات دارد که فرمود: «زمین قیامت آتشین است جز سایه مؤمن که صدقه‌اش بر او سایه افکنده است.»^{۲۶} از این روایت دانسته می‌شود که جز سایه عرش، سایه صدقه و عمل مؤمن نیز وجود دارد.

از اهل سنت نیز نقل شده که در روز قیامت هر کس در پناه صدقه‌اش می‌باشد تا خداوند میان خلائق حکم کند.

و گفته‌اند در قیامت، سایه‌ها به حسب اعمال نیک انسان‌ها است که آنان را از داغی آتش و حرارت نفس خلائق حفظ می‌کند ولی سایه عرش بهترین و بزرگترین سایه‌ها است.

باید گفت میان این احتمال که در روز قیامت جز سایه عرش سایه‌ای نیست و روایت پیش گفته تنافی وجود ندارد؛ زیرا ممکن است در قیامت جز سایه عرش که بر مؤمنان سایه می‌افکند، سایه‌ای نباشد و سایه «عرش» جز با عمل صالح قابل دست‌یابی نیست و هر نیکوکاری در قطعه‌ای ویژه از سایه عرش قرار می‌گیرد که متناسب با عمل نیک اوست.

پس این که در روایت آمده است: هر کس در سایه عمل و یا صدقه خود قرار می‌گیرد، به اعتبار این است که اعمال نیکوکاران سبب استقرار آنان در آن سایه است، لذا سایه را به آن عمل نسبت داده‌اند نه این که اعمال، سایه‌ای جدا از سایه عرش داشته باشند، بلکه برخی اعمال موجب تحصیل قطعه‌ای از سایه عرش می‌شوند. لذا نسبت دادن «سایه» به اعمال بندگان و به عرش و به خداوند فرقی ندارد.

نسبت سایه به اعمال، چون اعمال، سبب حصول لطف و عنایت حق تعالی است که سایه رحمت او در قیامت، اضافه «مسبب به سبب» است.

عرش حقیقتی است محیط بر تمام عوالم و بر همه خلق تفوق و اعتلا دارد و تجلی و ظهور و فعلیت صفات حق تعالی است که از جمله آن صفات، رحمت و لطف و عنایت است و چون مؤمنان در قیامت در پرتو رحمت قرار می‌گیرند، در واقع در سایه عرش‌اند. مگر نه این که عرش تجلی صفات حق و از جمله صفات رحمت است؟ پس صحیح است که سایه را به عرش نسبت دهند. و سایه را به خدا نسبت داده‌اند (ظَلَّ اللهُ)؛ چون «عرش» ملک خدا است و آن سریر عظمت و جلال جمال و تولیت و قیومیت اوست. و او است «ذوالعرش المجید»^{۲۷}؛ «صاحب عرش ارجمند». او است «رَبَّ العرش العظیم»^{۲۸}؛ «پروردگار عرش بزرگ». و اوست «رَبَّ العرش الکریم»^{۲۹}؛ «پروردگار عرش بزرگوار». همانگونه که در این فراز از دعا، سایه هم به عرش نسبت داده شده و هم به خداوند و ابتدا درخواست سایه عرش است؛ «اللَّهُمَّ أَظِلِّي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ». و آنگاه ترقی در التفات و خطاب است که می‌گوید: «يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ»، که سایه عرش همان سایه لطف و عنایت تو است.

عرش حقیقتی است محیط بر تمام عوالم و بر همه خلق تفوق و اعتلا دارد و تجلی و ظهور و فعلیت صفات حق تعالی است که از جمله آن صفات، رحمت و لطف و عنایت است و چون مؤمنان در قیامت در پرتو رحمت قرار می‌گیرند، در واقع در سایه عرش‌اند. مگر نه این که عرش تجلی صفات حق و از جمله صفات رحمت است؟ پس صحیح است که سایه را به عرش نسبت دهند.

معنای سایه عرش

برای سایه عرش - که مورد تقاضای حاجی در دعای مسعی است - سه معنا قابل تصور است:

۱. سایه را به معنای حقیقی آن بگیریم؛ یعنی در روز قیامت واقعاً سایه‌ای وجود دارد که بر سر اهل قیامت گسترده شده و آنان را از سوز آفتاب و آتش قیامت و حرارت نفس خلاق حفظ می‌کند. هم‌چنان که برخی گفته‌اند: در احادیث بسیار آمده است که زمین قیامت، تمام آتش است، مگر جای مؤمن که پرداخت صدقه، زکات و خیرات در دنیا، برایش سایه‌ای شده‌اند و از آتش محافظت می‌کنند.^{۳۰} معلوم می‌شود سایه حقیقی وجود دارد که اهل ایمان را از گرما و حرارت خورشید قیامت حفظ می‌کند.

۲. ظلّ و سایه، کنایه است از راحتی و نعمت؛ چنانکه عرب می‌گوید: «عیشٌ ظلیل»؛ «زندگی خوش و گوارا». و ظلّ عرش، یعنی سایه رحمت و کرامت، نه سایه‌ای مانع از نور خورشید. ۳. سایه کنایه از این باشد که آنان را حفظ می‌کند از سختی‌ها و مشکلات و آنان را در کنف حمایت و رعایت خود قرار می‌دهد.

اکنون به گونه‌ای می‌توان میان این سه معنا جمع نمود و چنین گفت: از آنجا که زمین قیامت از نقرهٔ تفتیده است و گرما و تشنگی و ازدحام و تنگی جا و... سخت اهل قیامت را آزار می‌دهد، سایه به معنای حقیقی باشد که مؤمنان را از چنین گرمایی بپوشاند و سایه در اینجا همان حمایت و رعایت خداوند است در حق مؤمنان که آنان را در کنف حمایت خویش (سایهٔ عرش) قرار می‌دهد و از چنگال مشکلات و سختی‌های قیامت می‌رهاند و به نوعی آسایش و تنعم در سایهٔ کرامت می‌رساند.

پناه گرفتگان در سایهٔ عرش خدا

آن کس که در بلندای کوه صفا، از خداوند سایهٔ عرش را می‌خواهد، لازم است بداند که باید چه اعمالی در دنیا انجام دهد که روز قیامت در چنان سایه‌ای قرار گیرد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَبَعَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ:

۱. إِمَامٌ عَادِلٌ ۲. وَ شَابٌ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ۳. وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِبِمِينِهِ فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ ۴. وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ۵. وَ رَجُلٌ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنِّي لِأَحِبُّكَ فِي اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ۶. وَ رَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِي بَيْتِهِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ ۷. وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ إِلَى نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^{۳۱}

«پیامبر خدا ﷺ فرمود: هفت گروه، در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ خدا نیست، در پناه عرش خدایند: ۱. پیشوای عادل ۲. جوانی که در عبادت و بندگی خدا رشد کند ۳. کسی که با دست راست صدقه دهد و از دست چپ مخفی بدارد. ۴. شخصی که یاد و ذکر خدا کند و چشمانش از خوف خدا اشک بریزد ۵. مردی که برادر مؤمن خود را ملاقات کند و بگوید من تو را برای خدا دوست دارم ۶. کسی که از مسجد بیرون آید و در اندیشه‌اش بازگشت به مسجد باشد ۷. مردی که زن زیبایی، او را به خود فراخواند و او بگوید من از پروردگار جهانیان می‌ترسم»

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّ إِبْرَادَ الْكَبِدِ الْحَرَّى وَمَنْ سَقَى كَبِدًا حَرَّى مِنْ بَهِيمَةٍ أَوْ غَيْرِهَا أَظَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»^{۳۲}.

«خداوند خنک کردن کبد را دوست دارد. هرکس کبیدی تشنه و سوزان را از چهار پا یا حیوان دیگری سیراب کند، خداوند او را در عرش خود سایه دهد روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «وَمَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَظَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»^{۳۳}
«کسی که تنگ‌دست بینوا (و بدهکار) را مهلت دهد، خداوند او را در عرش خود سایه دهد؛ روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست.»

پناه بردن به خدا از ظلمت قبر

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَ وَحْشَتِهِ»^{۳۴}
«بارالها! به تو پناه می‌برم از تاریکی و وحشت قبر.»

اعتقاد به روح و نفس و بقای آن پس از مرگ، از بزرگترین معارف دین است که بیش از نیمی از معارف اسلامی برپایه اصلت روح و استقلال آن از بدن و بقای آن بعد از مرگ استوار است که بدون اعتقاد به روح، همه آن معارف وهم و خیال خواهد بود.

و ظلمت قبر، حقیقتی که گذرگاه موقت انسان‌ها است و بشر ناگزیر از ورود به آن است. و طبق آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»، یکی از امور غیب و پنهان، قیامت و مسائل آن است و از شرایط ایمان، باور به قبر و پرسش‌های نخستین قیامت است و از آن‌جا که امری است سخت هولناک، ناگزیر وحشتی پیش از فرارسیدن وحشت قبر معترف به آن را فرامی‌گیرد و لذا چاره اندیشی پیش از فرارسیدن این امر حتمی و مهم، لازم است و آن پناه بردن به خدا از آن ظلمت و وحشت است که در این فراز از دعای «سعی» به آن اشاره شده است.



حمد و ثنا

و این چنین لب به حمد و ثنا بگشاید و سه مرتبه بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ
وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{۳۵}

جز خدای یکتا معبودی نیست. شریکی ندارد و ستایش از آن اوست. زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده‌ای است که مرگ ندارد و بر هر چیزی تواناست. برترین ثنای حق، اقرار و اعتراف به توحید ذاتی و نفی مطلق شرک است و این ذکر به صراحت ثناگوی حق به یکتایی در ذات و صفات است.

لَهُ الْمُلْكُ : سلطنت و فرمانروایی از آن خداست و بس.

چون خداوند، مَلِك و پادشاه و فرمانرواست، تصرف در امور می‌نماید که مُلْك و سلطنت و فرمانروایی از آن اوست و تصرف او یا به امر و نهی بر مکلفین است و یا به این است که چون موجودات در ذات و صفات خود نیازمند به او می‌باشند. تصرف حق به این است که نیازهای آن‌ها را بر می‌آورد و امور آن‌ها را تدبیر می‌کند.

وَ لَهُ الْحَمْدُ ؛ حمد و ستایش چه برای خدا باشد و چه بظاهر برای غیر خدا، در حقیقت برای خداست؛ زیرا حمد چه بر فضایل، چه بر فواضل، آغاز و انجام همه از خداوند است و برای بقیه عاریتی است. پس همه ستایش‌ها بازگشت به او دارد؛ «وَ الثَّنَاءُ عَلَيْهِ».

سرّ صلوات

و بعد از تهلیل و تحمید و تکبیر و پناه آوردن به خدا از ظلمت قبر و گرمای قیامت بگوید:

«ثُمَّ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ ﷺ».

از آن جا که در ادعیه «سعی» و «طواف» و دیگر مشاعر و مشاهد سفارش به ذکر صلوات شده، سزاوار است بحثی کوتاه و فشرده در معنا، مفهوم و سرّ صلوات انجام گیرد، شاید گوشه‌ای از راز این ذکر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) که لب‌های شیعیان به آن عطر آگین است، آشکار شود و چون در قرآن از «صلوات» بر خلق و از صلوات فرشتگان بر خلق و از «صلوات» حق و فرشتگان بر افضل مخلوق، محمد ﷺ یاد شده و از مؤمنان نیز خواسته شده که هماهنگ با حق و فرشتگان بر پیامبر صلوات بفرستند، می‌توان گفت که «صلوات» سه قسم است و هر یک معنا و سرّی ویژه دارد:

۱. صلوات حق بر خلق

از الطاف خداوند در حق مؤمنان، عنایت و توجه ویژه او در قالب درود و صلوات بر آنان است که در عنوان «صلوات ربّ» بر خلق تبلور پیدا کرده است؛ چنان که فرمود:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ نَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^{۳۶}

البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت ده؛ کسانی که چون مصیبتی به آنان رسید، گفتند ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم. صلوات و رحمت پروردگارشان بر آنان باد که هدایت یافتگان‌اند.

آموزش و رحمت حق بر خلق به گونه ارتباط و اتصال میان عالم برین با عالم پایین است که خداوند بر کسانی که در مصائب امتحانی؛ چون خوف و گرسنگی و نقص و کمبود مال و جان، صبر و شکیبایی پیشه کنند و کلمه استرجاع ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ را بگویند، همواره درود و رحمت می‌فرستد.

۲. صلوات فرشتگان بر مردم

﴿هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾^{۳۷}

اوست که خود و فرشتگانش بر شما درود می‌فرستند تا شما را از تاریکی به روشنی برند؛ زیرا خداوند با مؤمنان مهربان است.

از تدبیر و اندیشه در این آیه، این معنا به دست می‌آید که جمله «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» علت برای صلوات حق و فرشتگان بر مؤمنان است و بر این اساس، معنای آیه این است که: «خداوند و فرشتگانش بر شما صلوات می‌فرستند.» و همین معنا هم از او امید می‌رود؛ چون عادت و سنت حق، رحمت بر مؤمنان است و شما نیز مؤمن هستید و شأن و مقام او این است که بر شما صلوات بفرستد تا این که بر شما رحمت کند.

در این آیه، نسبت صلوات به رحمت مانند نسبت مقدمه به ذی المقدمه است و معنای صلوات حق بر بنده، توجه و عنایت رحمت گونه او بر بنده است و معنای صلوات فرشتگان؛ یعنی عطف توجه آنان به انسان، بدین معنا که واسطه در رساندن رحمت حق به خلق می‌باشند و معنای صلوات، همان رحمت است و خود از مصادیق آن است.^{۳۸}

بزرگداشت و خلعتی که خداوند در این آیه به پیامبر ارزانی داشته، برتر از بزرگداشت آدم به سجده فرشتگان است و «صلوات» به معنای تعظیم و بزرگداشت آمده است که «صلوات» مردم بر پیامبر بدین معنا است؛ بارخدا! حضرت محمد ﷺ را در دنیا بزرگ بدار به این که یاد و نامش را بلند گردان و دعوتش را پیروز فرما! دینش را پایدار نما! و در آخرت شفیع امتش گردان و اجر و ثوابش را دو چندان کن.

۳. صلوات حق و فرشتگان و مردم بر پیامبر خدا ﷺ

به حسب آن چه در قرآن کریم آمده و فرمان خداوند است؛ صلوات بر پیامبر ﷺ از امور مطلوب و محبوب حق تعالی و مرغوب فرشتگان و خواسته حق از بندگان است.

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَيَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيَّ وَسَلُّوْا وَسَلِّمُوا
تَسْلِيمًا﴾^{۳۹}

خداوند و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات بفرستید و سلام کنید سلامی نیکو.

«صلوات»، اگر چه به معنای رحمت است ولی در اینجا مراد توجه به اظهار شرافت و رفعت مقام پیامبر است. لذا گفته‌اند: بزرگداشت و خلعتی که خداوند در این آیه به پیامبر ارزانی داشته، برتر از بزرگداشت آدم به سجده فرشتگان است و «صلوات» به معنای تعظیم و بزرگداشت آمده است که «صلوات» مردم بر پیامبر بدین معنا است؛ بارخدا! حضرت محمد ﷺ را در دنیا بزرگ بدار به این که یاد و نامش را بلند گردان و دعوتش را پیروز فرما! دینش را پایدار نما! و در آخرت شفیع امتش گردان و اجر و ثوابش را دو چندان کن.^{۴۰}

تفسیر این آیه را، در حدیثی، از امام صادق علیه السلام پرسیدند، که اینگونه آمده است:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ...﴾ فَقَالَ الصَّلَاةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَحْمَةٌ وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ تَرْكِيَةٌ وَمِنَ النَّاسِ دُعَاءٌ.^{۴۱}»
از امام صادق علیه السلام در مورد آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ...﴾ پرسیدم، فرمود: صلوات از جانب خداوند رحمت است و از جانب فرشتگان، به پاکی یادکردن و ستودن است و از جانب مردم، دعا و درخواست می‌باشد.



فایده صلوات از آن کیست؟

آیا فایده و ثمره صلوات ما بر «محمد و آل او علیهم السلام» عاید ما نیز می‌شود یا تنها به آن بزرگواران می‌رسد؟ محققان از حکما چنین گفته‌اند:

از آن جهت که آنان حالت منتظره‌ای ندارند و سعه و جودیشان در حد کمال است، پس ثواب صلوات عاید به گوینده است که بدین وسیله کسب می‌کند. لیکن نزد اهل تحقیق حق این است که ثواب آن، هم عاید آن بزرگواران است هم عاید به ما می‌شود.^{۴۲}

ذکر صلوات دستور خداوند است؛ چون خدا و فرشتگان درود می‌فرستند، مؤمنان نیز فرمان یافته‌اند که صلوات بفرستند. معلوم می‌شود که صلوات ما بر آن بزرگواران، تقاضای قسمی از رفعت مقام و گونه‌ای از درجات عالی برای آنان است و همانطور که صلوات حق بر آنان نزول رحمت بر ایشان است، صلوات ما نیز دعا و درخواست نزول رحمت حق بر آن‌ها است و به گونه‌ای، صلوات ما همراه با صلوات حق و فرشتگان، نوعی هماهنگی میان «عالم امر» و عالم قدس و قدسیان با عالم ملک است و از جهت دیگر این که ثواب عاید ما می‌شود؛ چون اطاعت امر خدا و نوعی فرمانبرداری حق است، ثواب اطاعت دارد و برای ما ترفیع مقام است و چون ذکر بزرگ است بابتی در وسایل الشیعه بدین عنوان آمده است

«بَابِ اسْتِحْبَابِ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي أَثْنَاءِ الطَّوَافِ وَالسَّعْيِ...».

و در آن باب این حدیث آمده است.

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام دَخَلْتُ الطَّوَافَ فَلَمْ يَفْتَحْ لِي شَيْءٌ مِنَ الدُّعَاءِ إِلَّا الصَّلَاةَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ سَعَيْتُ فَكَانَ ذَلِكَ فَقَالَ مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِّنْ سَأَلٍ أَفْضَلَ مِمَّا
أُعْطِيَ»^{۴۳}.

به امام صادق عليه السلام عرض کردم: وارد طواف شدم و دعایی جز صلوات بر محمد و
آلش یادم نیامد. حضرت هنگام سعی فرمود: به دعا و درخواست کسی، چیزی برتر
و بیشتر از آن چه به تو رسیده است، نداده‌اند.

پس ذکر صلوات در سعی و طواف، نه تنها با بقیه اذکار برابری می‌کند بلکه افضل اذکار
است و در سر آن گفته‌اند:

چون خدای سبحان دستور داد بر پیامبر صلوات بفرستیم و از جهتی ما اندازه
واجب و لازم آن را نمی‌دانیم، آن را به خدا واگذار می‌کنیم و می‌گوییم خداوندا! تو
بر محمد درود فرست؛ زیرا می‌دانی چه اندازه درود و صلوات شایسته اوست!^{۴۴}

لَسْمَعُ الْعَلَمِ

پی نوشت:

۱. بقره (۲): ۱۵۸
۲. امام خمینی رحمته الله علیه، مناسک محشی، چاپ تهران، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، ص ۳۵۵
۳. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، باب ۵، ح ۱
۴. همان.
۵. وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، باب ۴، ح ۱
۶. همان.
۷. وسائل الشیعه، باب ۴، ح ۱
۸. صافات: ۱۸۰
۹. حکیم سبزواری، اسرار الحکم، چاپ تهران، انتشارات سنائی، ص ۴۹۳
۱۰. انعام: ۹۱
۱۱. غزالی، مکاتیب غزالی، چاپ تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ هـ. صص ۲۳ - ۲۱
۱۲. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، همان مدرک، ج ۹، ابواب سعی، باب ۴، ح ۲، و ج ۱۲، ابواب احرام، باب ۶ و ۷
۱۳. غافر: ۶۰
۱۴. نوح: ۳ و ۴
۱۵. کافی، ج ۴، ص ۴۳۱
۱۶. وسائل الشیعه، باب ۴، ح ۱
۱۷. صدوق، معانی الأخبار، چاپ جامعه مدرسین قم، ص ۲۸۷
۱۸. «هُوَ أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرِدُ عَلَيْهِ إِمَّا بَشَارَةٌ بِنَعِيمِ الْأَبَدِ وَإِمَّا بَشَارَةٌ بَعْدَابِ الْأَبَدِ وَإِمَّا تَحْزِينٌ وَ تَهْوِيلٌ وَ أَمْرُهُ مَبْهُمٌ لَا تَدْرِي مِنْ أَىِّ الْفِرْقِ هُوَ فَأَمَّا وَلِيُّنَا الْمُطِيعُ لِأَمْرِنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِنَعِيمِ الْأَبَدِ». (شیخ صدوق، معانی الأخبار، چاپ قم، تصحیح علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱، ص ۲۸۸)
۱۹. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۴
۲۰. الشریف الرضی، المجازات النبویه، چاپ بیروت، الأضواء، ص ۳۲۳
۲۱. ابن اثیر، النهاية، کلمه «التحف»، ج ۱، ص ۱۸۳
۲۲. صحیفه سجادیه، ترجمه علامه شعرانی، چاپ تهران، انتشارات اسلامی، دعای ۴۰ صص ۱۳۲ - ۱۳۱
۲۳. فصلت: آیه ۴۱
۲۴. شرح شهاب الأخبار، قاضی قضاعی (۴۵۴ ق.) تصحیح محدث ارموی، ج انتشارات علمی وابسته به وزارت علوم، ص ۵۳
۲۵. وسائل شیعیه، همان.
۲۶. «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتُهُ تُظِلُّهُ».
۲۷. بروج، ۱۵
۲۸. نمل، ۲۶
۲۹. المؤمنون، ۱۱۶
۳۰. حسن بن عبدالرزاق لاهیجی وفات ۱۱۲۱ ق. رسائل فارسی، تهران، نشر قبله، ص ۱۴۳
۳۱. مجلسی، بحار الانوار، ط بیروت، داراحیاء، ترائنا، ج ۸۰، ص ۲
۳۲. مستدرک سفیه البحار، ج ۵، ص ۷۹
۳۳. همان، ج ۷، ص ۲۸۰
۳۴. وسائل الشیعه، ج ۹، ابواب سعی، باب ۴، ح ۱
۳۵. مصباح المتعجد، ص ۶۸۳
۳۶. بقره (۲): ۱۵۷ - ۱۵۶
۳۷. احزاب (۳۳): ۴۳
۳۸. المیزان، ج ۱، ص ۳۶۱
۳۹. احزاب (۳۳): ۵۶
۴۰. مجمع البحرین کلمه صلی...
۴۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ط قم جامعه مدرسین، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۳۶۸
۴۲. ملاحادی سبزواری، اسرار الحکم، چاپ تهران، انتشارات سنائی، ص ۴۰۰
۴۳. شیخ حرعاملی، وسایل الشیعه، ط تهران، اسلامی، ج ۹، باب ۲۱، ابواب طواف
۴۴. ابن اثیر، النهاية، کلمه صلوات



شماره ۶۶ - زمستان ۱۳۸۷

دعای سبغی

مبتدا

۲۸